

پیشبرد حقوق بشر در عرصه نابرابری‌های اجتماعی - اقتصادی (رویکرد فرهنگی)

جلال درخشه،^۱ بهنام سرخیل^۲

چکیده

حقوق بشر در حوزه مباحث بین‌المللی اغلب از منظر سیاسی و بازتاب‌های آن مورد اعتنا قرار می‌گیرد. این در حالی است که سنگ بنای حقوق بشر معاصر بر پایه رفع نابرابری‌ها و آلام اجتماعی - اقتصادی گسترده‌ای شکل گرفته که در پی جنگ‌های جهانی و متعاقب آن تعارض‌ها و بحران‌های گوناگون به یک معضل پایدار بین‌المللی مبدل شده است.

لذا در چارچوب نظریه مکتب انتقادی که از دو ویژگی مهم (یعنی تبیین ناکارآمدی «وضعیت موجود» با هدف دستیابی به «وضعیت مطلوب» و همچنین اهتمام آن به مقوله‌های بین‌ذهنی نظیر فرهنگ، هنجارها و فهم مشترک) بهره می‌برد، این بخش مهم حقوق بشر از زاویه مباحث فرهنگی کنکاش و بررسی شده و در پایان نیز راهکارهایی برای طراحی ساختارهای نوین بین‌المللی که حاوی مفاهیم و گفتمانی جدید برای پیشبرد حقوق بشر باشد، ارائه شده است. از آن جمله اجماع‌سازی حقوقی با تکیه بر اخلاق مسئولیت و نیز ایجاد اتحادیه سازمان‌های غیردولتی حمایتی پیشنهاد می‌شود.

واژه‌های کلیدی

حقوق بشر، فرهنگ، نظریه انتقادی، رفتارهای حمایت‌گرانه، نظام بین‌الملل،

نابرابری‌های اجتماعی

تاریخ دریافت: ۹۳/۱/۱۷

تاریخ پذیرش: ۹۳/۳/۱۰

۱. استاد علوم سیاسی دانشگاه امام صادق (ع)

j.dorakhshah@yahoo.com

۲. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی

behsarkheil@yahoo.com

❖ مقدمه

بیش از شش دهه از صدور اعلامیه جهانی حقوق بشر گذشته است. تاکنون نشست‌های متعدد منطقه‌ای و بین‌المللی در خصوص وجوه گوناگون حقوق بشر صورت پذیرفته و اسناد و معاهده‌های بین‌المللی مهمی در زمینه حمایت از حقوق انسان‌ها به تصویب مجامع بین‌المللی رسیده است. در ورای همه تلاش‌هایی که تاکنون صورت پذیرفته، سعی وافری به عمل آمده تا ارزش‌های حقوق بشری به ارزش‌هایی عام و فراگیر تبدیل شوند و تمام افراد در برخورداری از آن برابر باشند.

طبیعی است چنین خواسته‌ای در «جامعه جهانی» که از ملت‌ها و جوامعی با حکومت‌ها، مذاهب، تاریخ، فرهنگ و تمدن‌های متفاوت تشکیل شده، خالی از اختلاف‌ها و نظرهای گوناگون نباشد، به‌ویژه آنکه پارادایم غالب فکری در روابط بین‌الملل و به تبع آن در حقوق بین‌الملل تحت تأثیر مکتب واقع‌گرایی باشد که نادیده گرفتن اصول اخلاقی و ارزش‌های انسانی جزء شاخصه‌های این نظریه به‌شمار می‌آید. لذا طبیعی است برخی از مباحث حقوق بشر به‌خصوص موضوعاتی که بیشتر حول ارزش‌های انسانی نظیر ناعدالتی‌های اقتصادی و اجتماعی قرار می‌گیرند از سیر تطور و پیشرفت کمتری برخوردار باشند.

در این چشم‌انداز، برخی مکاتب به‌ویژه نظریه پردازان انتقادی، ضمن تلاش برای فهم پدیده‌ها و تبیین علل شکل‌گیری مسائلی نظیر فقر، بی‌عدالتی و نابرابری، خود را در زمره پیشگامان فکری در میان سایر نحله‌های بین‌المللی قرار دادند، به‌ویژه آنکه دو مؤلفه ذاتی در نظریه‌های انتقادی، آنرا برجسته و کارآمد می‌سازد. اگرچه این رهیافت نظری یک نظریه یا فرانظریه روابط بین‌المللی به‌شمار می‌رود اما به‌کارگیری اصول و مفروض‌های آن می‌تواند زمینه مناسبی برای بررسی وجهه اجتماعی - اقتصادی حقوق بشر فراهم آورد.

نخست آنکه مکتب انتقادی ضمن نمایاندن و توصیف «وضعیت موجود»، عاملان را به تصویر «وضعیتی مطلوب» وامی‌دارد تا بتوانند به ساختار مفهومی تازه و وضعیت مطلوب دست یابند (افتخاری، ۱۳۸۸: ۴۲). دیگر آنکه این ساختار فکری همانند برخی دیگر از نظریه‌های تفسیرگرا، مسائل را به صورت متفاوتی از نظریه‌های خردگرای جریان اصلی تبیین می‌کند و به مقوله‌هایی نظیر فرهنگ، تاریخ، هنجارها و ارزش‌های مشترک و نیز تأثیرهای متقابل آنها بر معادله‌های بین‌المللی اهتمام ویژه‌ای دارد.

یکی از موضوع‌های اصلی مورد اهتمام این گروه از نظریه‌پردازان، تلاش برای تغییر وضع موجود و تکیه بر اصطلاح‌رہایی بخشی^۱ نسبت به معادله‌های سلطه است که در مقابل منابع و شرایط سازنده نابرابری و سلطه در روابط قدرت جهانی و معادله‌های حاکم بر آن شکل می‌گیرد. به بیان دیگر، منتقدان برای برهم زدن ساختار موجود که دربرگیرنده معادله‌های حقوقی، سیاسی و اقتصادی است، به دنبال تحلیل و بررسی چگونگی شکل‌گیری و ایجاد بی‌عدالتی‌ها و سلطه ناشی از شیوه‌های شکل دادن به قواعد حاکم هستند که در پیوند با نظام بین‌الملل به وجود آمده است و همچنین درصدد جایگزینی اشکال دیگری از اجتماع سیاسی که به رهایی بشر منجر شود، هستند.

با این اوصاف به نظر می‌رسد، انتقادگرایان، بیش از دیگران، توانایی تبیین مفاهیم بشردوستانه و موضوع‌های اجتماعی-اقتصادی نظیر فقر و نابرابری را که کمتر مورد توجه بوده در اختیار دارند. این مکتب با تأکیدی که بر قواعد و هنجارهای بین‌المللی می‌کند، بر این باور است که قواعد و هنجارهای حقوق بشری می‌توانند به‌عنوان الگوی رفتاری کشورها، هویت آنها را در جامعه بین‌المللی معنا بخشند. از همین رو منتقدان معتقدند در جامعه بین‌المللی بایستی قواعد و هنجارهای حقوق بشری را اجتماعی و سپس نهادینه و درونی کنند تا از این طریق، مباحث مختلف حقوق انسانی از جمله نابرابری‌های اجتماعی در کانون توجه قرار گرفته و در نهایت در قالب قواعد و قوانین جدید بین‌المللی تجلی یابند.

1. Emancipatory

به هر تقدیر آنچه مسلم است اینکه، حقوق بشر کنونی بیشتر معطوف به ابعاد سیاسی آن و مسائل حقوق مدنی و سیاسی شده و لذا در میان انبوه اسناد و معاهده‌های بین‌المللی، تلاش قابل اتکایی در خصوص احصاء و تبیین این جنبه از حقوق بشر صورت پذیرفته است و همین پراکندگی و گستردگی بحث، سبب شده است تا اجماع مؤثری چه در عرصه نظری و چه در عرصه عملی برای بهره‌گیری از توانمندی‌های بین‌المللی در زمینه فقر بین‌المللی تحقق نیابد.

البته باید عنایت داشت که این وجهه از حقوق بشر یعنی رفتارهای حمایت‌گرانه و محرومیت‌زدایی در عرصه بین‌المللی جزء یکی از مبانی و اصولی است که بنای تشکیل بسیاری از سازمان‌ها و معاهده‌های بین‌المللی بر اساس آن نهاده شده است و بی‌توجهی به آن می‌تواند زمینه بسیاری از صدمه‌های جبران‌ناپذیر بین‌المللی در سایر ابعاد حقوق بشر را به بار آورد. برای نمونه، کارشناسان مسائل بین‌المللی، یکی از دلایل گسترش تروریسم بین‌الملل را در افزایش فقر در ابعاد مختلف اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جستجو می‌کنند. در همین قالب فکری و با تمرکز بر مباحث فرهنگی و هنجارهای مشترک، راهبردها، اسناد و فعالیت‌های حقوق بشر بین‌المللی از دریچه نگاه به محرومیت‌ها و فقر بین‌المللی مورد تأمل و بازخوانی قرار گرفته است. چراکه بررسی موضوع در سطوح متفاوت به‌ویژه در سطح فرهنگی می‌تواند به‌عنوان ابزاری برای شکل دادن به فهم‌های جدید از سیاست جهانی و اتخاذ تدابیر نوین منجر شود (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۷۲: ۵۸).

چارچوب مفهومی

تعریف و مبناى حقوق بشر

مفهوم حقوق بشر مانند سایر مفاهیم علوم انسانی در سیر تکاملی خود دچار دگرگونی است. این تغییرات، هم در زمینه مقررات و مصوبه‌های مجامع بین‌المللی (همانند سازمان ملل متحد) درباره حقوق بشر قابل پیگیری است و هم در حوزه حقوق

عرفی و اصول کلی علم حقوق و نیز در میان تصمیم‌ها و رویه‌های مجامع قانونی حقوق بشری و محاکم بین‌المللی و دیوان‌های خاص قضایی نمایان است و حتی در دکترین‌ها و آموزه‌های دانشمندان حقوق بین‌الملل نیز احصاء شدنی است.

در یک جمله، هدف حقوق بشر، حمایت از فرد و پس از آن کمک به پیشرفت او در درون جامعه است. لذا اعلامیه جهانی حقوق بشر بر حق فرد در مسائلی نظیر برابری با دیگران در کرامت و حقوق، زندگی و امنیت، آزادی اندیشه، عدم مداخله در امور خصوصی، شرایط مناسب کار، آموزش، سطح زندگی مناسب و... تأکید می‌کند.

اگرچه مفهوم حقوق بشر از دیرباز به اشکال گوناگون در فرهنگ‌ها و ادیان مختلف و همچنین در نظام‌های حقوقی داخلی مورد توجه بوده است ولی تحولات و مقتضیات بین‌المللی این مفهوم، موجب شده که پیگیری آن در نظام حقوقی بین‌المللی میسر باشد. به‌طور کلی حقوق بشر «آزادی‌ها، مصونیت‌ها و منافع است که از طریق ارزش‌های پذیرفته شده معاصر، تمام انسان‌ها باید قادر به ادعای آن به‌عنوان یک حق باشند» (رنجریان، ۱۳۸۵: ۷۳).

مطابق این مفهوم، همه افراد از جهت انسانیت، دارای حداقل حقوقی هستند که ارتباطی به ملیت، مذهب، نژاد، رنگ یا جنس آنها ندارد و انسان در هر جا که هست از آن برخوردار است. لذا چارچوب کلی این حقوق باید به مقتضای طبع انسانی و نه به‌لحاظ تعلق انسان‌ها به یک عقیده یا فرهنگ رعایت شود. این معنا در مقدمه اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز وارد شده است: «شناسایی حیثیت ذاتی کلیه اعضای خانواده بشری و حقوق یکسان و انتقال‌ناپذیر آنان اساس... صلح را در جهان تشکیل می‌دهد.»

تحول در مفاهیم انسانی حقوق بشر

هم‌زمان با اینکه حقوق بشر مورد توجه مکاتب مختلف فکری قرار گرفت و از عرصه نظر به میدان عمل سوق یافت، به تدریج در بطن قوانین و اسناد بین‌المللی تسری

کرد و مبنایی برای استناد به چارچوب‌های حقوقی شد، تا جایی که ویژگی فراگیر بودن این حقوق که با جوهر انسانی او ملازمه دارد، موجب تقویت دیدگاه حمایت بین‌المللی از حقوق بشر و وظیفه عمومی دولت‌ها به تضمین و اجرای حقوق ذاتی انسان‌ها شد و در این مسیر حتی کارویژه مرزهای سیاسی که در دیدگاه رئالیستی بسیار بااهمیت بوده با چالش‌های جدی روبرو شد.

از سوی دیگر به موازات توسعه عملی و نظری حقوق بشر، به نظر می‌رسد بر خلاف دیدگاه حاکم بر نظریه‌های خردگرا در خصوص مفهوم انسان که تعریف «انسان اقتصادی»^۱ را مدنظر قرار می‌دهد، مفهوم «انسان اجتماعی»^۲ از ظرفیت جایگزینی بالایی برخوردار شده است. این برداشت از انسان که مورد اتکای انتقادگرایان بوده، بر خلاف نگرش مادی، ذره‌ای، خودپرست و محاسبه‌گر از انسان، آنرا ذاتاً موجودی اجتماعی و زمینه‌پرورده^۳ می‌داند که تحت تأثیر بسترها و ساختارهای اجتماعی بینادهنی، قوام و تکوین می‌یابد.

در این نگرش، انسان دیگر در چارچوب عقلانیت ابزاری که مبتنی بر تحلیل سود و زیان^۴ است جای نمی‌گیرد، بلکه در قالب دو نوع عقلانیت اخلاقی-ارتباطی و عقلانیت انتقادی یا استعلایی می‌گنجد. در عقلانیت ارتباطی، بر خلاف عقلانیت ابزاری که نفع شخصی (حتی به بهای نادیده گرفتن اصول اخلاقی) ارجحیت دارد، کنش‌های معطوف به تفاهم بر کنش‌های معطوف بر کنترل و به‌کارگیری اشیاء، اولویت و ارجحیت می‌یابد و عقلانیت انتقادی نیز در جهت نقد و تغییر وضع و نظم موجود برای رسیدن به نظم و شرایط مطلوب به‌کار می‌رود (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۸: ۳۰۷). وضعیتی که در آن انسان با تفکر و تأمل به خودآگاهی، خودفهمی، تعالی، سعادت و شرایط اخلاقی متعالی و رهایی دست می‌یابد (همان: ۱۳۶). خلاصه آنکه عقلانیت ارتباطی بر تفاهم و مفاهمه و عقلانیت

-
1. Homo economicus
 2. Homo sociologicus
 3. Contextual
 4. Cost-benefit

استعلایی بر تأمین سعادت اخلاقی و رهایی تمرکز دارد (Habermas, 1971: 124). از این منظر، مؤلفه‌هایی نظیر میزان سازگاری و انطباق با اصول همزیستی و تفاهم، موازین اخلاقی-ارتباطی، رهایی و مشروعیت و مقبولیت رفتارها بر اساس تکالیف انسانی و اجتماعی ناشی از محیط‌های اجتماعی داخلی و خارجی اهمیت می‌یابد که به‌عنوان منطق مسئولیت در مقابل منطق نتیجه بحث می‌شود. بر پایه منطق مسئولیت، اقدام‌ها و کنش‌های بین‌المللی بر مبنای مسئولیت یا تکلیف و رسالت آن مبنی بر رهایی و رهایی‌بخشی صورت می‌گیرد و انسان از مفهوم انسان نتیجه‌محور به انسان مکلف در برابر دیگران و رسالت‌محور شناخته می‌شود. در این نوع رهیافت، پرسش‌های زیر مطرح می‌شود: شرایط و وضعیت انسانی و جهانی حقوق بشر چگونه است؟ کدام یک از تکالیف، وظایف و رسالت‌های انسانی با این شرایط متناسب بوده و باید بر اساس آن اقدام کرد؟ مؤلفه‌های سازنده حقوق بشر در این رویکرد کدامند؟

البته تحول در طرز تلقی مفاهیم انسانی و توسعه اخلاق محوری و وظایف انسانی، به معنای تسری و تفوق آن به‌منزله گفتمان حاکم بین‌المللی در میان قوانین و اسناد حقوق بین‌الملل نبوده؛ بلکه به‌عنوان ظرفیتی است که در صورت تحقق آن می‌توان انتظار داشت مبانی و ساختارهای بین‌المللی حقوق بشر تحت تأثیر قرار گرفته و درواقع حرکتی در جهت ایجاد وضعیت مطلوب به‌شمار آید.

رابطه فرهنگ، حقوق بشر و جهانی شدن در روابط بین‌الملل

با عنایت به تعاریف ارائه‌شده از حقوق بشر و مفاهیم انسانی، می‌توان استنباط کرد که وجه مشترک از برداشت‌های گوناگون حقوق بشری شامل آن دسته از ارزش‌ها و هنجارهای بین‌المللی هستند که به شکلی، همه کشورهای و مردمان را دربر می‌گیرند و تبعیت از آن، به همه کشورهای توصیه می‌شود. بر همین اساس، مدافعان حقوق بشر اعلام می‌کنند که انسان‌ها به دلیل انسان بودن، دارای حقوق انسانی برابر هستند. نتیجه عرفی

این ادعا آن است که هر کسی وظیفه حمایت و ارتقای حقوق انسانی دیگران را نیز بر عهده دارد و باید حساسیت لازم نسبت به نقض این حقوق داشته باشد. با این حال، معمولاً تعهد صیانت از حقوق بشر بر عهده دولت‌های ملی، سازمان‌های بین‌المللی و بین‌الدولی نهاده شده است و چه بسا این دولت‌ها بر اساس قوانین اساسی و پیمان‌های دسته‌جمعی جهانی، التزام خویش را به رعایت این حقوق قبول کرده‌اند؛ اما در عمل مشاهده می‌شود مشکلات حقوق بشری متعددی در کشورها وجود دارد و در این میان، حتی کشورهای حقوق بنیادین بشر را به شکل کلی یا جزئی در قوانین مصوب خود نیز به رسمیت نمی‌شناسند.

از سوی دیگر تأملی بر واقعیت‌های موجود نشان می‌دهد که بر سر مفهوم حقوق بشر (حتی بر فرض حصول آن) وفاق عامی نیست و نمی‌توان تنوع آشکار نظام‌های مختلف و تجزیه بشریت در واحدهایی مستقل تحت عنوان «دولت» و حتی تعریف مکاتب مختلف از انسانیت را نادیده گرفت. لذا در زمینه حقوق بشر و برقراری عدالت نمی‌توان راه واحدی را پیش گرفت که از کشوری به کشور دیگر و زمانی دیگر ثابت باشد.

از آنجا که این حقوق محصول رشد تاریخی جوامع گوناگونی است که با شرایط و ارزش‌های منطقه‌ای خاصی آمیخته شده، بنابراین ضمن تأیید وجوه مشترک حقوق بشر، هم‌زمان باید عوامل «زمانی و مکانی» نیز مورد نظر قرار گیرد.

از همین رو می‌توان گفت در خصوص جهانی شدن ارزش‌های حقوق بشر، دو رهیافت کلان وجود دارد.

نخست، آن دسته از ارزش‌هایی که مبنا و منشأ واحدی دارند و به اعتبار فرهنگ‌ها و تمدن‌های مختلف، متفاوت نیستند. عشق و علاقه به چنین ارزش‌هایی و کراهت از عمل بر ضد آنها کاملاً بدیهی و طبیعی است. موضوع حرمت قتل، منع شکنجه، برده‌داری و تبعیض نژادی، حق برخورداری از زندگی در رفاه و امنیت، برخورداری از یک نظام قضایی عادلانه و مسائلی از این قبیل، در زمره ارزش‌های عام و فرافرهنگی

حقوق بشر هستند که مورد اقبال، تأکید و ترویج تمامی فرهنگ‌هاست و می‌توان گفت در تمامی ادوار تاریخ بشری نیز مورد نظر پیامبران، مصلحان و روشنگران بوده است. در حوزه ارزش‌های عام که به تعبیر مکتب حقوق طبیعی^۱، با طبیعت بشری^۲ سروکار دارد، هیچ مناقشه و جدالی نیست (صفایی، ۱۳۷۹: ۵۲۹).

در حقیقت تا زمانی که تقدم حیثیت ذاتی انسان مورد نظر اعلامیه جهانی حقوق بشر، با نرم‌های عام موافق طبع انسانی سروکار دارد، مناقشه و جدال میان فرهنگ‌ها معنایی ندارد و تقریباً فرایند جهانی بودن حقوق بشر بدون هیچ تنشی در روابط بین‌الملل صورت می‌پذیرد. ولی مشکل در حیطه و حوزه ارزش‌های خاص حقوق بشر است. ارزش‌های خاص، آن دسته از رهیافت‌ها، نگرش‌ها و طرز تلقی‌هایی هستند که از یک جامعه به جامعه دیگر متفاوت هستند. بحث و مجادله حقوق بشر میان اندیشمندان نیز در این حوزه است. به عبارت بهتر می‌توان گفت در موضوع حقوق بشر، اجماع فرهنگی وجود ندارد. ما نمی‌توانیم فرهنگی یکپارچه و جهانی در هنجارهای حقوق بشری مشاهده کنیم، چراکه باورهای فرهنگی و هویتی از یک جامعه به جامعه دیگر متفاوت است. به نظر می‌رسد در رابطه میان حقوق بشر و فرهنگ در روابط بین‌الملل باید به نکات زیر توجه داشت:

۱. تفاوت‌های فرهنگی؛ ۲. میان فرهنگی بودن حقوق بشر؛ ۳. نسبی‌گرایی حقوق بشر؛ ۴. قواعد بنیادین حقوق بشر که جهانی و در همه فرهنگ‌ها مشترک است.

در این رابطه، نظریه نسبی‌گرایی فرهنگی در مقابل نظریه جهانی بودن حقوق بشر قرار می‌گیرد. جهان‌گرایان به جهانی بودن تمامی هنجارهای حقوق بشر فارغ از فرهنگ‌های مختلف تأکید می‌کنند و نسبی‌گرایان نیز هنجارهای حقوق بشر را در قالب تفاوت‌های فرهنگی تعریف می‌کنند.

1. Natural law
2. Human Nature

نسبیت‌گرایی فرهنگی

مفهوم نسبیت‌گرایی فرهنگی بر وجود مذاهب، سنت‌ها، فرهنگ‌ها و فلسفه‌های متفاوت در جوامع مختلف مبتنی است. طرف‌داران این نظریه، بر این اعتقادند که حقوق بشر وابسته به چارچوب فرهنگی جوامع است. واژه فرهنگ در این مفهوم به‌طور بسیار موسع مورد استفاده قرار می‌گیرد و در بسیاری از موارد از آداب سنتی و رویه‌های عرفی و مذهبی جوامع فراتر می‌رود و ایدئولوژی‌های سیاسی را نیز دربر می‌گیرد (پارسا، ۱۳۸۰: ۵۹). هسته اصلی نسبیت‌گرایی فرهنگی را احترام متقابل به تفاوت‌های فرهنگی تشکیل می‌دهد.

نسبیت‌گرایان فرهنگی استدلال می‌کنند که عوامل خارجی نباید درباره قواعد اخلاقی و نهادهای اجتماعی دیگر جوامع به داوری بنشینند و محکوم شدن یک فرهنگ توسط اعضای جامعه دیگر را فی‌نفسه باطل می‌دانند. از دیدگاه آنها، منشور بین‌المللی حقوق بشر و ادعای جهانی بودن آن نمایانگر امپریالیسم فرهنگی غرب و تمایل آن به جهانی‌پنداشتن اعتقادات و ارزش‌های خود و در نتیجه تلاش برای جهانی کردن آن است. افزون بر این، نسبیت‌گرایان معتقدند جنبش جهانی کردن هنجارهای حقوق بشر، تنوع فرهنگ‌ها را از میان می‌برد و فقط در حکم گشودن مسیر دیگری برای یکدست کردن فرهنگ‌ها در جهان مدرن است (همان: ۶۰).

در حقیقت در خصوص بررسی هنجارهای حقوق بشر و رابطه آن با فرهنگ، دیدگاه نسبی‌گرایان در مقابل دیدگاه جهان‌گرایان قرار می‌گیرد. زیرا جهان‌گرایان - که نگرش اعضای اتحادیه اروپا در قالب این نظریه جای می‌گیرد - بر این اعتقادند که اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق‌های بین‌المللی حقوق بشری دارای ویژگی جهان‌شمولی^۱ است. آنها قواعدی عام و فراگیر ارائه می‌دهند که ریشه در مفهوم حیثیت و کرامت انسانی دارد و همه افراد بشر و همه جوامع را دربر می‌گیرد. این در حالی است که نسبیت‌گرایان فرهنگی - که

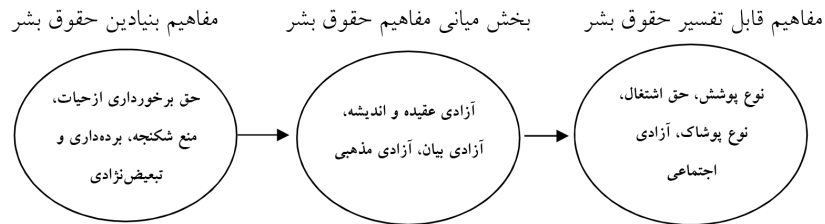
1. Universality

دیدگاه‌های جمهوری اسلامی ایران نیز در این قالب قابل تفسیر است - بر این اعتقادند که اصول و موازین حقوق بشری را باید بر اساس نسبی‌گرایی فرهنگی و متفاوت از یک جامعه‌ای به جامعه دیگر مورد ارزیابی و مطالعه قرار دارد.

تلفیق دیدگاه‌های جهان‌گرایی و نسبی‌گرایی فرهنگی حقوق بشر

تلفیق‌گرایان، جهان‌گرایی و نسبی‌گرایی افراطی را رد می‌کنند. آنها معتقدند بین این دو در نهایت، دو موضع نسبی‌گرایی نیرومند^۱ و نسبی‌گرایی ضعیف^۲ قرار می‌گیرند. بر پایه مفهوم نخست، حقوق بشر تا حد زیادی توسط فرهنگ و دیگر شرایط اجتماعی مشخص می‌شود، ولی بر اساس مفهوم دوم، اولویت با حقوق بشر جهانی است؛ اما اجرای آن به تفاوت‌های فرهنگی بستگی دارد. از منظر آنها به‌سختی می‌توان استدلال‌هایی قابل دفاع در جهان معاصر تصور کرد که حقوقی همچون حق حیات، آزادی، امنیت فردی و منع بردگی را مجاز بدانند. علاوه بر آن، به لحاظ انسانی، حقوقی نظیر تأمین اجتماعی، اشتغال، حق خوراک و پوشاک، تحصیل و بهداشت نیز تصویری معقول و مورد پذیرش و اجماع جهانی است. آنها سلسله‌مراتبی متشکل از سه طبقه برای اجازه دادن به نسبی‌گرایی در ماهیت حقوق بشر تعیین می‌کنند. طبق چنین دسته‌بندی، مفاهیم بنیادین حقوق بشر در رأس، حقوقی نظیر آزادی بیان، آزادی عقیده، آزادی مذهب و امثالهم در بخش میانی و حقوقی نظیر نوع پوشش، برخورداری از حق تحصیل، خوراک، پوشاک در رده پایین‌تر این سلسله‌مراتب قرار می‌گیرند که کاملاً توسط فرهنگ‌ها، قابل تبیین و تفسیر هستند (Donnelly, 1992: 259).

-
1. Strong Relativism
 2. Weak Relativism



از مجموع مباحث فوق می‌توان استدلال کرد که اگرچه شاکله حقوق بشر بین‌المللی عمدتاً از دریچه هنجارهای سیاسی و در قالب چگونگی رفتار دولت‌ها با مردم تحت حاکمیت آن دولت‌ها نگریسته شده است با این همه سایر بخش‌های حقوق بشر به‌ویژه قوانین مربوط به امور انسان‌دوستانه، فقرزدایی و حمایت از گروه‌های مختلف اجتماعی و اقلیت‌های قومی، نژادی و مذهبی جزء مفاهیم پذیرفته‌شده و مورد اجماع در فرهنگ‌ها و آیین‌های گوناگون است.

جایگاه حمایت‌گری در پیکره نسل‌های حقوق بشر

در تبیین ادبیات حقوق بشر وجود سه نسل از حقوق بشر قابل ملاحظه است. البته منظور از به‌کارگیری اصطلاح «نسل»،^۱ تاریخ وقوع زمانی و سلسله‌وار حقوق بشر نبوده؛ بلکه این تقسیم‌بندی، بیشتر دسته‌بندی سیاسی، ایدئولوژی و مفهومی است. حال این سؤال مطرح می‌شود که موضوع حمایت‌گری و مقوله فقرزدایی در کدام نسل قرار می‌گیرد؟

۱. نسل اول حقوق بشر^۲

این اصطلاح برای بیان دسته‌ای از حقوق بشر استفاده می‌شود که جنبه‌های سیاسی و مدنی را دربر می‌گیرد و عمدتاً شامل حق رأی‌دهی، حق بیان، حق مساوات، حق زندگی، امنیت، مالکیت و مشارکت سیاسی است و اگرچه رعایت حقوق فردی در ابعاد گوناگون نظیر کمک به حق زندگی یا مساوات در این نسل قابل برداشت بوده اما ملاحظه‌های این نسل بیشتر بر جنبه سیاسی آن تکیه دارد.

1. Generation
2. First Generation (Human Rights)

۲. نسل دوم حقوق بشر^۱

نسل دوم، نوعی از حقوق بشر را بیان می‌کند که حقوق اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی مثل حقوق رفاه، آموزش و آسایش، حق سلامتی، غذا، تعلیم، مسکن و کار را دربر می‌گیرد. وجه ممیز این حقوق، دسته‌جمعی و انکشافی بودن آن است. به این معنا که برآورده شدن این حقوق، به اقدام‌ها و برنامه‌های تدریجی نیاز دارد و دولت مکلف است تا با استفاده از ظرفیت و منابع اقتصادی خود، برای فراهم کردن این حقوق گام بردارد. همان‌طور که از مصادیق این نسل از حقوق نیز نمایان است مسائلی مانند رفاه، حق آموزش، سلامتی، غذا، تعلیم و مسکن موجب ارتباط بسیار نزدیک با بحث نابرابری‌های اجتماعی و فقرزدایی می‌شود.

۳. نسل سوم حقوق بشر^۲

این نسل بر مواردی مانند حق تعیین سرنوشت ملی، محیط پاک و حقوق اقلیت‌های بومی تأکید دارد. این طیف از حقوق، به‌طور جدی در دو دهه آخر قرن بیستم مطرح شدند و نشانگر توسعه مهمی در آموزه عمومی حقوق بشر هستند. در این منظر، ادیان مختلف نیز بر بسترسازی مناسب برای این مقوله، راهکار و روش مناسب ارائه داده‌اند و زمینه‌های اعتقادی لازم را فراهم ساخته‌اند. نسل سوم حقوق بشر، تأکید اصلی خود را بر تعامل عمومی و اجماع‌سازی برای حل مسائل مشترک بشری قرار داده و از همین رو به نام حقوق همبستگی نیز شناخته می‌شود. استفن مارکس در این باره به شش موضوع توجه دارد: محیط زیست، حق توسعه، حق صلح، میراث مشترک بشریت، ارتباطات و کمک‌های بشردوستانه (Marks, 1985: 507). بدین ترتیب حقوق حمایتی و بشردوستانه، از یک سو به دلیل قرار گرفتن در حیطه نسل سوم و همچنین به دلیل اشتراک‌ها و وجوه انسانی فراوان در جوامع مختلف، از پشتوانه محتوایی بالایی برخوردار است.

1. Second Generation(Human Rights)

2. Third Generation(Human) Rights

بررسی جایگاه نظری رفتارهای حمایتگرانه در میان نسل‌های حقوق‌بشر، بیانگر وسعت مفهومی و گستره اجرایی این موضوع بنیادی است تا جایی که می‌توان آن را از منظر هر سه نسل رایج حقوق‌بشر پیگیری و عملیاتی کرد.

اسناد و قوانین حقوق‌بشر از دریچه نابرابری‌های اجتماعی - اقتصادی

۱. کنوانسیون‌ها و پیمان‌های عمومی

در خصوص مقبولیت و پذیرش همگانی قواعد حقوق‌بشر می‌توان به الحاق بیش از ۱۲۰ دولت به میثاق‌های بین‌المللی حقوق مدنی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و پیوستن اکثر دولت‌های موجود در نظام بین‌الملل به کنوانسیون‌های مربوط به حقوق‌بشر، تهیه و تدوین صدها سند، اعلامیه، منشور، معاهده و تشکیل انجمن‌ها و اجلاس جهانی اشاره کرد که همگی حکایت از اجماعی بین‌المللی دارد که بر اساس آن می‌توان گفت دولت‌ها، حداقل در سخن، اعتقاد به الزامی بودن اصول حقوق‌بشر به‌عنوان بخشی از حقوق حاکم بر نظام بین‌المللی را پذیرفته‌اند. در این میان، برخی از مهم‌ترین اسنادی که موضوع حمایتگری و رفع نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی را به‌صورت عام مدنظر دارند عبارت‌اند از:

اعلامیه جهانی حقوق بشر

پس از اتمام جنگ جهانی دوم و تأسیس سازمان ملل متحد، ارتقای حقوق‌بشر به‌عنوان ابزار بسیار مهمی برای ارتقای صلح و امنیت جهانی و همچنین رفع نابرابری‌ها و عوارض به‌جا مانده از دوران قبل تلقی شد که منجر به تهیه منشور بین‌المللی حقوق یا اعلامیه جهانی حقوق‌بشر به‌عنوان مهم‌ترین سند جهانی در دهم دسامبر ۱۹۴۸ توسط مجمع عمومی سازمان ملل متحد در پاریس شد. این اعلامیه که دارای یک مقدمه و ۳۰ ماده است، ابعاد گوناگون حقوقی از جمله مسائل حمایتگری و رفع اشکال گوناگون محرومیت را به‌عنوان ابعاد حقوق بنیادین مطرح کرده است. اشاره به جهان‌شمول بودن

حقوق بشر از یک سو و تصریح به حفظ فرهنگ‌های ملی به عنوان همت بشری موجب شده تا این اعلامیه در جایگاه یک سند بین‌المللی عام‌الشمول و لازم‌الاجرا به حساب آید. برای مثال در ماده ۲۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر چنین آمده است: هر کس حق دارد سطح زندگی، سلامتی و رفاه خود و خانواده‌اش را از حیث خوراک، مسکن، مراقبت‌های پزشکی و خدمات لازم اجتماعی تأمین کند و همچنین حق دارد در مواقع بیکاری، بیماری نقص اعضاء، بیوگی، پیری یا تمام موارد دیگری که به عللی خارج از اراده انسان، وسایل امرارمعاش از دست رفته باشد، از شرایط آبرومندانه زندگی برخوردار شود.

برخی از اساسی‌ترین حقوق پیش‌بینی شده در این اعلامیه که مفاد آن به بحث نابرابری‌های اجتماعی-اقتصادی و رفع محرومیت، دلالت بیشتری دارند عبارت‌اند از: برخورداری از تمام حقوق انسانی (ماده ۲)، حق زندگی و امنیت شخصی تمام ابنا بشر (ماده ۳)، برابری همه افراد بشر (ماده ۷)، حق انتخاب آزادانه محل اقامت (ماده ۱۳)، داشتن حق کار و حرفه (ماده ۲۳)، حق بهره‌مندی از آموزش و پرورش تا مرتبه عالی آن (ماده ۲۶) و حق بهره‌مندی از بهداشت و درمان (ماده ۲۵).

میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی^۱ ICCPR

از آنجا که اعلامیه جهانی حقوق بشر، فاقد تدابیر اجرایی است و به تکلیفی اخلاقی و معنوی تعبیر می‌شود، کمیسیون حقوق بشر بلافاصله پس از تنظیم و انتشار آن، مصمم شد میثاق‌هایی تصویب کند که برای دولت‌های امضاکننده از جهت حقوق ملّی و بین‌المللی الزام‌آور باشد. به همین منظور ابتدا کنوانسیون بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و سپس کنوانسیون بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تدوین شد. بحث و بررسی کشورهای عضو سازمان ملل بر روی مواد این معاهده‌ها که تجلی حقوق موجود در اعلامیه جهانی حقوق بشر بودند، حدود ۱۸ سال به‌طول انجامید و

1. International Covenant on Civil and Political Rights

سرانجام در سال ۱۹۶۶، میثاق بین‌المللی مذکور به اتفاق آرا به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل متحد رسید. این میثاق‌ها، مفاد اعلامیه را با دقت و وضوح بیشتری تحلیل کردند، در برخی مواد، تغییر کلی انجام دادند و از طرفی رعایت حقوق مندرج در میثاق‌ها برای دولت‌ها یک تکلیف و قاعده حقوقی محسوب شد.^۱

علاوه بر اینها، ثمره تلاش جهانی از سوی سازمان ملل متحد و دیگر نهادهای بین‌المللی را که به مقوله رفع نابرابری‌های اجتماعی-اقتصادی توجه داشتند، می‌توان در قوانینی نظیر اسناد ذیل مشاهده کرد: کنوانسیون اروپایی حمایت از حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین (۱۹۵۰)، کنوانسیون بین‌المللی محو همه اشکال تبعیض نژادی (۱۹۶۵)، منشور آفریقایی حقوق بشر و مردم (۱۹۸۱)، کنوانسیون حقوق کودک (۱۹۸۹)، منشور اجتماعی اروپایی (۱۹۹۰)، اعلامیه اسلامی حقوق بشر (۱۹۹۰) و کنوانسیون حمایت از معلولان (۱۹۷۵).

کنوانسیون‌ها و پیمان‌های خاص

همان‌گونه که از عناوین کنوانسیون‌ها و بیانیه‌های فوق برمی‌آید، اغلب آنها مقوله‌های اصلی یعنی حق حیات، حق آزادی، حقوق مشارکت سیاسی برابر، حقوق برخورداری از حمایت قانونی و حقوق برخورداری از خدمات بنیادین اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی را به‌منزله اجزاء تشکیل‌دهنده حقوق بنیادین بشر مورد تأکید قرار داده‌اند. با این همه، علی‌رغم جایگاه اصولی حقوق برخورداری از خدمات بنیادین اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، در عمل توجه بایسته به آن نشده است. مفاد برخی از قوانین و مقررات مندرج در کنوانسیون‌ها و اعلامیه‌ها که به‌طور اختصاصی به این موضوع تأکید دارند عبارت‌اند از:

میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ICESCR^۲

این حقوق مشتمل بر حقوق برابری و عدم تبعیض در مورد زنان و اقلیت‌ها،

۱. این میثاق‌ها در سال ۱۳۵۴ش به تصویب مجلس شورای ملی و سنای وقت ایران رسیده و لذا از نظر حقوق داخلی ایران جنبه قانونی یافته‌اند.

2. International Covenant on Economic, Social, and Cultural Rights

دسترسی به موقعیت‌های شغلی، مزد عادلانه، شرایط کاری امن و سالم، حق تشکیل اتحادیه‌های کاری و مذاکره‌های جمعی، تأمین اجتماعی، برخورداری از استانداردهای مناسب زیست (شامل غذا، پوشاک و مسکن مناسب)، بهداشت و آموزش است. برای نمونه در ماده ۱۱ میثاق تصریح شده است کشورهای طرف این میثاق حق هر کس را به داشتن سطح زندگی کافی برای خود و خانواده‌اش شامل خوراک، پوشاک و مسکن کافی، همچنین بهبود مداوم شرایط زندگی به رسمیت می‌شناسند. کشورهای طرف این میثاق، به منظور تأمین تحقق این حق، تدابیر مقتضی اتخاذ می‌کنند و از این لحاظ اهمیت اساسی همکاری بین‌المللی بر اساس رضایت آزاد را قبول دارند. کشورهای طرف این میثاق، با اذعان به حق اساسی هر کس به اینکه باید از گرسنگی فارغ باشد، از طریق همکاری بین‌المللی تدابیر لازم از جمله برنامه‌های مشخص به قرار ذیل اتخاذ خواهند کرد: ۱. بهبود روش‌های تولید و حفظ و توزیع خواروبار با استفاده کامل از معلومات فنی و علمی با اشاعه اصول آموزش تغذیه و با توسعه یا اصلاح نظام زراعتی به نحوی که حداکثر توسعه مؤثر و استفاده از منابع طبیعی را تأمین کنند؛ ۲. تأمین توزیع منصفانه ذخایر (منابع) خواربار جهان بر حسب حوائج با توجه به مسائل (مبتلا به) کشورهای صادرکننده و واردکننده خواربار (غذا).

تأسیس کمیته‌های ملی حقوق بشر دوستانه در سال ۱۹۹۵

این ابتکار در کنفرانس بین‌المللی صلیب سرخ و هلال احمر به منظور پیش‌بینی ضمانت‌اجراهای ملی مؤثر و انتقال قواعد بین‌المللی بشر دوستانه به نظام حقوقی کشورها مطرح شد و سرانجام در سال ۱۹۹۶، تأسیس کمیته‌های ملی متشکل از مقامات دولتی و ملی هر کشور توصیه شد.

کنوانسیون بین‌المللی حقوق اطفال

ماده ۳ (موضوع نفع کودک)، ماده ۲۳ (موضوع حقوق کودکان معلول)، ماده ۲۴ (موضوع مراقبت‌های بهداشتی)، ماده ۲۶ (موضوع بیمه و خدمات اجتماعی)، ماده ۲۷ (موضوع استاندارد و سطح زندگی).

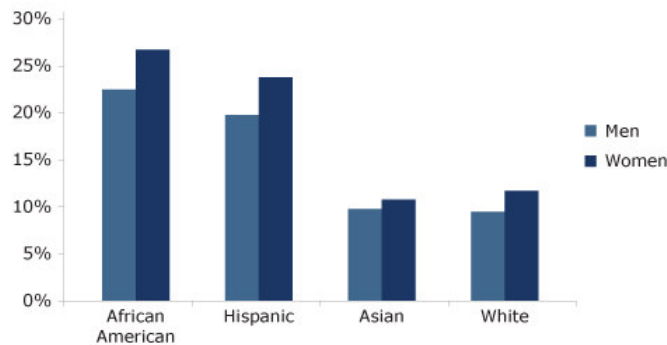
رویکرد میان فرهنگی به فقرزدایی؛ چالش‌ها و راهکارها

۱. چالش‌ها

بی‌اعتنایی به فقر فرهنگی

نگاهی بر تلاش‌ها و توافقات بین‌المللی نظیر اهداف توسعه هزاره (MDGs) که بر موضوع فقرزدایی صراحت دارد، نشان می‌دهد کودکان و زنان به‌ویژه در مناطقی که مصادیق فقر فرهنگی نظیر رواج آداب و رسوم غلط و خرافاتی نمایان است، بیش از سایرین دچار عوارض محرومیت هستند. برای نمونه، زنان و دختران، سه‌پنجم جمعیت بیش از یک میلیاردی فقیرترین افراد دنیا را تشکیل می‌دهند، زنان دو سوم از ۹۶۰ میلیون نفر اشخاص بالغ در جهان هستند که سواد خواندن و نوشتن ندارند و ۷۰ درصد از ۱۳۰ میلیون کودکی که به مدرسه نمی‌روند دختران هستند (گزارش سالیانه سایت رسمی سازمان UNIFEM در سال ۱۱-۲۰۱۰).

Percentage of men and women in poverty by race/ethnicity



Source: U.S. Census Bureau, Current Population Survey, 2008 Annual Social and Economic Supplement.

طبق گزارش صندوق جمعیت سازمان ملل متحد، در برخی از جوامع، آداب و رسوم سلطه خود را به صورت قهری بر این حوزه تحمیل می‌کند. این تحمیل ممکن است به صورت آشکار یا پنهان در ساختارهای حکومتی یا نهادینه شده در دریافت و ادراک مردم باشد. رسومی نظیر ازدواج کودکان (که یک علت عمده بیماری‌ها و مرگ است) از جمله مسائلی است که بدون آموزش و کشمکش‌های فرهنگی حل‌شدنی

نیست. صندوق جمعیت سازمان ملل متحد برای اجرای این خط‌مشی، از ابزاری به‌نام «ذره‌بین فرهنگی» استفاده می‌کند. برای گفتگو درباره پذیرش فرهنگی و تشویق و ترویج آن، سلامت و روان بودن فرهنگ امری ضروری است و ذره‌بین فرهنگ به گسترش این مطلب کمک می‌کند. به همین منظور، طراحی راهکارهای همسو و مفید با فرهنگ حاکم در هر جامعه می‌تواند تا حد زیادی در مسیر رفع محرومیت کارساز باشد. بنا بر گزارش‌های آماری، سطح تحصیلات و خدمات درمانی، رابطه مستقیم با سنت و فرهنگ دارد. به‌علاوه دستیابی به فرصت‌ها و منابع و نیز برخوردار شدن از حقوق بشر، تا اندازه‌ای به ارتباطات مربوط به هنجارهای فرهنگی مرتبط است.

بی‌توجهی نظام بین‌الملل به انسجام‌بخشی فرهنگ‌های بشری

انسجام جامعه بشری از سوی صاحب‌نظران مکاتب فکری مختلف اعم از فلاسفه قدیم تا کارکردگرایان^۱، آرمان‌گرایان^۲ و طرف‌داران مکتب انتقادی، چه به‌عنوان یک فرایند یا محصول نهایی^۳ جدید همواره به‌عنوان یکی از آرمان‌های بزرگ بشری مورد توجه بوده است. در همین راستا هر گروهی، از زاویه‌ای خاص، عوامل حصول^۴ هم‌گرایی^۵ و همبستگی را مورد بحث قرار دادند. عده‌ای، انسجام جامعه بشری در سطح بین‌المللی را با توسعه ارتباطات، افزایش وابستگی‌های متقابل^۶ و همکاری‌های علمی و... عملی می‌دانند (ضیایی فر، ۱۳۷۴: ۲۰۲). گروهی بر این عقیده‌اند که در بررسی‌های مربوط به جامعه بین‌المللی، یک روح جهانی در خصوص جوامع انسانی ظهور می‌کند و این امر زمینه ایجاد ساختاری را در سطح جهان فراهم می‌سازد که فقط بر رابطه قدرت‌های بزرگ تکیه ندارد بلکه کلیه عوامل ضعیف و قوی در تعیین شکل آن سهم خواهند بود (همان: ۲۰۳).

-
1. Functionalists
 2. Idealists
 3. End product
 4. Process
 5. Integration
 6. Solidarity

با این همه، نظام متداول بین‌المللی که محصول نگاه منفعت‌محور و مبتنی بر اصول واقع‌گرایی است، به فرهنگ‌ها و ارزش‌های انسانی، به‌مثابه مقوله‌های حاشیه‌ای نگریده که محصول آن، بی‌توجهی به عوامل وحدت‌زا و مشترک بوده و راهبردها را در جهتی که نتیجه آن دشمنی و پراکندگی بیشتر و از بین رفتن حقوق و منابع انسانی است مبدل کرده و به‌جای برنامه‌ریزی برای جمع هویت خود^۱ با هویت دیگران^۲ و پرهیز از جنجال‌آفرینی، وحدت جامعه بشری، از طریق تلاش برای ایجاد تسلط قواعد و ارزش‌های فرهنگی خود بر سایر جوامع دنبال می‌شود و آن‌را به چالش مهمی در مقابل گسترش حقوق بشر و مانعی برای تمکین قواعد بین‌المللی حقوق بشر تبدیل کرده است.

اما بررسی فرهنگ‌های مختلف بشری، نشانگر وجوه مشترکی است که می‌تواند بدون تحمیل ارزش‌های یک فرهنگ بر سایر فرهنگ‌ها موجب هم‌گرایی و تقریب فرهنگ‌ها و به تبع آن ملل گوناگون شود. نمونه بارز این موضوع در بحث رفتارهای حمایت‌گرانه و اقدام‌های انسان‌دوستانه و خیرخواهانه تجلی می‌یابد که یکی از ارزش‌های مشترک بشری و مقبول همه فرهنگ‌ها و ادیان است.

تحمیل شرایط بین‌المللی بر جهانی شدن فقر

پدیده فقر و نابرابری چه به‌عنوان یکی از عوارض طبیعی معادله‌های بین‌المللی (برآمده از دیدگاه واقع‌گرایی) شناخته شود و چه به‌منزله یکی از پدیده‌های ناشی از ضعف سیستمی و از مصادیق بارز ناکارآمدی نظام بین‌الملل فعلی (در دیدگاه انتقادی) محسوب شود، واقعیتی ملموس و انکارناپذیر در جوامع گوناگون است.

اگرچه تبیین علل فقر در کشورهای استقلال‌یافته بعد از جنگ جهانی دوم عمدتاً معطوف به عقب‌ماندگی اقتصادی هر کشور بود و استدلال می‌شد که مجموعه عواملی چون وابستگی اکثریت جامعه به معیشت کشاورزی، شیوه‌های سنتی تولید و تکنولوژی

1. Identity
2. Otherness

ابتدایی آن همگام با بینش سنتی و محافظه کارانه، فقدان انگیزه و بی تحرکی و رکود اقتصادی در جوامع توسعه نیافته و خلاصه مجموعه مسائل داخلی هر کشور باعث فقر است، اما در دهه های اخیر، رویکرد مبتنی بر تأثیرگذاری عوامل بین المللی بر فقر در کشورها و جوامع محروم تقویت شده و رابطه مسائل بین المللی بر محرومیت زایی و گسترش نابرابری های اجتماعی و اقتصادی از زوایای گوناگون مورد توجه قرار گرفته است، به طوری که سازمان بین المللی کار در گزارش های تحلیلی سال های اخیر در زمینه اشتغال و فقرزدایی، این راهبرد را تأیید و تأکید می کند که حل پدیده فقر، نه تنها از طریق سازوکارهای داخلی بلکه به کمک اصلاح سیاست های بین المللی که با هدف کاهش فقر و نابرابری طراحی شوند امکان پذیر است (سایت رسمی سازمان بین المللی کار بخش Poverty Reduction Strategies).

اگرچه نضج گیری این دیدگاه در نظرها و سخنرانی افرادی نظیر مک نامارا (تحلیلگر و رئیس بانک جهانی در سال ۱۹۷۱) مبنی بر ضرورت تغییر سیاست های سازمان های بزرگ بین المللی همچون بانک جهانی و صندوق بین المللی پول نمایان است (طایبی تهرانی، ۱۳۷۳: ۲۳)، اما نظری بر گزارش های جدید اقتصاددانان متأثر از مکتب انتقادی در خصوص تمرکز بر رفع مشکل نابرابری و ارائه راهبردهای نوین در ارتباط با فقر بین المللی و «نیازهای اساسی» جامعه بین المللی^۱ بیانگر تفوق و گسترش روزافزون این دیدگاه است. این درحالی است که تأثیر شرایط بین المللی بر جهانی شدن فقر با توجه به رونق نظریه های مربوط به جهانی شدن و منازعه های موافقان و مخالفان آن اهمیت بیشتری می یابد. از یک سو، نظریه پردازان طرفدار اقتصاد سرمایه داری و مقامات کشورهای قدرتمند جهان اصرار دارند جهانی شدن می تواند افق های زیادی را برای

۱. برای نمونه رجوع کنید به اظهارات رابرت زولیک رئیس وقت بانک جهانی (۲۰۱۲) در خصوص گزارش توسعه بانک جهانی <http://persian.euronews.com/tag/world-bank>

ملت‌های فقیر به وجود آورد، به طوری که افزایش روابط در تخصص‌های بین‌المللی و سرمایه‌گذاری، در سایه جهانی شدن، به همه مردم از جمله اقشار ضعیف کمک می‌کند؛ در حالی که گروه‌های مخالف به شدت این مسئله را رد می‌کنند و اظهار می‌دارند بسیاری از مردم مستضعف، در سازگاری، تجهیز و جابه‌جایی هم‌زمان با تغییرات ناشی از جهانی شدن بازار ناتوان هستند و بنابراین جهانی شدن، قشر مرفه را مرفه‌تر و مستضعف را مستضعف‌تر می‌کند.

در همین چارچوب برخی از نکاتی که در زمینه ارتباط جهانی شدن و فقرزدایی قابل بررسی هستند عبارت‌اند از:

مردم فقیر در سراسر جهان به دلیل عدم دسترسی مناسب به سرمایه و فرصت یادگیری مهارت‌های جدید، دچار عقب‌ماندگی و اوضاع نامساعد می‌شوند؛ بسیاری از کشورهای کمتر توسعه یافته، نمی‌توانند حمایت‌های مؤثری برای افرادی که شغلشان را از دست داده‌اند و هنوز شغل جدیدی پیدا نکرده‌اند فراهم کنند؛ رقابت در بازار جهانی، اغلب به افرادی که نوآوری خاص، مهارت و اطلاعات جدیدی ارائه دهند یا کارآفرینی کنند پاداش می‌دهد؛ در یکپارچگی اقتصاد بین‌المللی حاصل از جهانی شدن، علاوه بر اینکه فرصت‌های جدیدی به وجود می‌آید و مشاغل جدید به مراتب از مشاغل پیشین بهتر هستند، مشکلات جدیدی نیز به وجود می‌آید؛ شمار زیادی از مردم مستضعف که در مشاغل خرد کار می‌کنند با محدودیت‌هایی مثل عدم کسب اعتبار مالی، زیربنای اقتصادی ضعیف و بروکراسی پیچیده روبرو می‌شوند.

نقص یا ابهام در قواعد و مفاهیم موجود حقوق بشر

اسناد و قواعد بین‌المللی مربوط به حقوق بشر، علی‌رغم همه تحولات، توفیق چندانی جز در عرصه قاعده‌مندسازی حدود صلاحیت دولت‌ها در برخورد با اتباع خود

یا اتباع دیگر کشورها برای رعایت حیثیت انسانی نداشته است.

موضوع فوق اگرچه در نگاه اول ساده است، لیکن با بررسی بیشتر مشخص می‌شود که این طیف از قواعد، در صورت جامع بودن می‌توانند منشأ قابل اتکایی برای احقاق حقوق ابناء بشریت شوند و مشکلات عدیده‌ای که به دلیل عدم جامعیت و نقصان فعلی وجود دارد از بین برود.

پس از تدوین اعلامیه جهانی حقوق بشر (۱۹۴۸)، با وجود تلاش‌های مختلف از سوی کشورها برای وضع قواعد جامع و جهانی در زمینه حقوق بشر، همچنان قواعد به نحوی تهیه می‌شوند که سازوکارهای مذکور به جای آنکه همسو با منافع اکثریت ملل جهان باشد به ابزاری برای مقاصد بعضی کشورها تبدیل شده است و دولت‌های بزرگ، مطابق اهداف و برنامه‌های خود به تفسیر و تعریف قوانین حقوق بشر می‌پردازند و لذا قوانین موجود، جامعیت ندارند.

این مسئله در خصوص موضوع نابرابری‌های اجتماعی-اقتصادی که رابطه مستقیمی با مباحث اقتصادی نظیر درآمد سرانه ملی و تولید ناخالص ملی دارد از پیچیدگی‌ها و ابهام‌های بیشتری برخوردار است. برای نمونه، طبیعی است که تعریف خط فقر در کشورهای توسعه‌نیافته با تعریف آن در کشورهای توسعه‌یافته تفاوت داشته و لذا آمارها از یک کشور به کشور دیگر متفاوت باشد، به همین دلیل نمی‌توان حکم واحد اجرا کرد.

تفاوت ماهوی در نگرش به حقوق بشر

یکی از پارامترهایی که زمینه‌ساز برخی ایرادها و اختلاف‌های ماهوی در مسائل حقوق بشر بوده، ناشی از نوع نگاه به این مقوله است. اگرچه تلاش برای رفع محرومیت به‌عنوان یکی از وجوه مشترک فرهنگ بشری در شکل‌گیری اسناد حقوق بشر به‌شمار می‌رود، اما میزان جدیت و اهتمام به این موضوع تا حد زیادی وابسته به بینش فلسفی به آن است.

در دیدگاه اسلامی، حقوق و کرامت انسان‌ها را آفریننده آنها عطا کرده و منشأ

کرامت انسان به عنوان یک حق، از اراده مطلق پروردگار است. در این نگرش، اگر عنوان می شود که باید از حقوق انسان ها حمایت شود، نه فقط به دلیل طبیعت ایشان، بلکه تعلق مشیت خداوندی بر این موضوع است و بنابراین کرامت انسانی ناشی از «لزوم تسلیم در برابر اوامر او» و داشتن مسئولیتی اصیل در مقابل خداوندی است که عمل به آن یک وظیفه قلمداد می شود و همگان مکلف به نگاهبانی از حقوق انسان هستند.

لذا حکومت اسلامی که - بر خلاف دیدگاه رایج غربی - باید بر اساس یقین دینی و به شیوه مورد نظر خداوند به ساماندهی روابط انسان ها و برابری اجتماعی آنها بپردازد، وظیفه دارد به این موضوع به منزله اصلی بنیادین بپردازد و همان گونه که کسی حق ندارد اجزای دیگر اسلام را نادیده گرفته یا اجرای آن را متوقف کند، تکلیف انسان ها نظیر انفاق، ضمن زکات و صدق نیز قابل چشم پوشی و نقض نیست؛ اما بر اساس تفکر غربی که بر اصالت بشر پای می فشرد (اومانیزم)، رسیدن به رفاه مادی و تمایل انسانی به منزله محور و مدار اصلی امور تلقی می شود. بدیهی است که در این دیدگاه منفعت گرا، نه تنها به فضائل اخلاقی و کمال دینی نظیر از خودگذشتگی، انفاق و ایثار به عنوان یک معیار توجه نمی شود، بلکه سیاست، از دین جدا، نفع مادی جایگزین آن و در صورت لزوم، معیارهای انسانی نادیده گرفته می شود. چراکه بشر، خود قانون وضع می کند و فقط قانون بشری لازم الاجرا است و ارتباطی به ماوراءطبیعت و خدا ندارد (سرخیل، ۱۳۹۰: ۹۶).

در این شاکله فکری، چون جایگاه کرامت به عنوان یک اصل شناخته شده نیست، داعیه ای نیز در جهت حرکت به سمت آن وجود ندارد. در حالی که هدف نهایی سیاست در نظام اسلامی، زمینه سازی و دستیابی به فضیلت و کمال است و در این راستا کرامت و تقوا از اهداف اساسی سیاست است.

۲. راهکارها

اجماع سازی حقوقی با تکیه بر فرهنگ مشترک بشری

فرهنگ یکی از مقوله های شکل دهنده هر جامعه و به عنوان بخشی بنیادین و اصلی

از زندگی اجتماعی انسان‌ها تلقی می‌شود که در سیاست‌ها، برنامه‌ریزی‌ها، تدوین قوانین و اسناد اثر می‌گذارد. به گونه‌ای که فرهنگ در فرایند قاعده‌سازی حقوق بین‌الملل جایگاه ویژه‌ای به دست آورده است (شریفی طرازکوهی، ۱۳۸۰: ۲۲۰). فرهنگ ضمن اینکه بر کیفیت اداره زندگی مردم نقش دارد و چگونگی تفکر و رفتار مردم را تحت تأثیر قرار می‌دهد، عامل مهمی در تصمیم‌گیری‌ها و موضع‌گیری‌های بین‌المللی به شمار می‌رود.

در همین چارچوب، حتی جامعه‌شناسان مدعی اند شیوه‌ها و معیارهای اقتصادی که لزوماً در قالب‌های مشخصی تعریف می‌شوند نیز در صورت عدم انطباق با نهادهای اجتماعی - سنتی و ارزش‌های فرهنگی شکست خواهند خورد. خلاصه اینکه گفتگو در سطوح متفاوت به ویژه در سطح فرهنگی می‌تواند به عنوان ابزاری برای شکل دادن به فهم‌های جدید از سیاست جهانی منجر شود (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۷۲: ۵۹).

به طوری که می‌توان گفت فرهنگ و اخلاق‌گرایی بین‌المللی، علی‌رغم آنکه از میانه قرن نوزدهم تا سال ۱۹۴۵ به مطالبات حقوق بشر بین‌المللی تبدیل نشده بود (Herman, 1992: 447)، ولی به تدریج نقش فرهنگ در حوزه حقوق بشر و اسناد بین‌المللی، پررنگ شده است. برای نمونه، گزارش صندوق جمعیت سازمان ملل متحد^۱ ضمن اشاره به این مطلب که حقوق بشر بازتابی از ارزش‌های جهانی است، تکیه بر شیوه‌هایی با رویکرد فرهنگ‌محور را برای دستیابی به توسعه، لازم می‌داند و اظهار می‌دارد که مخالفت با محرومیت و ظلم و ستم در بین تمامی فرهنگ‌ها مشترک است (گزارش سال ۲۰۰۸ سازمان UNFPA)، چراکه چنین رویکردهایی به‌طور عمومی برای وجوه گوناگون حقوق بشر و به ویژه حقوق زنان و کودکان که بیشتر در معرض آسیب قرار دارند، ضروری به نظر می‌رسد. هرچند طبق همین گزارش، تعمیم دادن فرهنگ‌ها کار پرمخاطره‌ای است و به خصوص قضاوت درباره آداب و رسوم و فرهنگ توسط

1. UNFPA

ارزش‌ها، معیارها و هنجارهای فرهنگی دیگر کار دشواری است و چه بسا در یک فرهنگ واحد، تمامی افراد در مورد ارزش‌ها و هنجارها توافق نظر ندارند. در این میان، مخالفت با فقر، محرومیت و نابرابری در بین تمامی فرهنگ‌ها مشترک بوده و نقطه اشتراکی میان آنها محسوب می‌شود. بنابراین تکیه بر این ویژگی می‌تواند پشتوانه بسیار مهمی برای شکل‌گیری و گسترش حقوق بشر معطوف به نابرابری‌های اجتماعی - اقتصادی شود و از یک اجماع بین‌المللی برخوردار باشد.

ساختارسازی؛ اخلاق مسئولیت به جای اخلاق صدقه

علی‌رغم گسترش ارتباطات بین‌المللی و رشد اتحادیه‌های منطقه‌ای و جهانی و کم‌رنگ شدن مفهوم سنتی حاکمیت و همچنین افزایش اقدام‌های جامعه بین‌المللی در ایجاد و اجرای قواعد فرامرزی، همچنان بحث از حریم حاکمیت و مداخله در امور داخلی مطرح است. این وضعیت دوگانه، عده‌ای را به این نتیجه رسانده که میان دو روند فوق، تعارض و تضاد وجود دارد و بدین جهت امکان تلفیق نظری و عملی بین آنها وجود ندارد.

اما نظریه‌پردازان انتقادی مانند لینکلتر ضمن امکان تحقق حیات اخلاقی در نظام بین‌المللی مرکب از دولت‌ها، خواهان ساختارهای سیاسی جدیدی هستند که به منافع «بیرونی‌ها» بیشتر توجه داشته باشند. این کار مستلزم نوعی عام‌گرایی است که در عین حال نباید نسبت به تفاوت‌های فرهنگی بی‌تفاوت باشد یا باعث سرکوب تفاوت‌ها شود (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۲۴۱). به عبارتی باید نوعی توازن از طریق انواع جدیدی از اجتماعات نظیر سامان‌دهی ساختارهای نوین به وجود آید.

به همین منظور، این گروه از نظریه‌پردازان، مفهوم «اخلاق مسئولیت»^۱ نسبت به دیگر آحاد بشری یعنی غیر از شهروندان برای دولت‌های خاص و هموطنان را به کار

1. Ethics of Responsibility

می‌برند. این مفهوم در مقابل واژه «اخلاق صدقه» که به‌طور سنتی برخی از نظریه‌پردازان هنجاری در روابط بین‌الملل برای کاهش نابرابری‌ها و در حد کاستن از آلام شدید انسانی امکان‌پذیر می‌دانستند مورد استفاده قرار می‌گیرد (See: Gordon, 1997).

تکلیف اخلاقی انسانی می‌تواند با زیر سؤال بردن خاص‌گرایی‌ها و رویه‌های بیرون‌گذارانه، از این فراتر رود و به یک الزام اخلاقی عام گسترش یابد (*Ibid*). به هر تقدیر سه جنبه از رابطه میان مسئولیت و نقش در حوزه حقوق بشر قابل استخراج است. در سطح اول، رابطه انسان به‌عنوان تابع و شهروند دولت‌ها مطرح است که هر دولت بر حسب اقتضای منافع و امنیت ملی عمل می‌کند. سطح دوم، معطوف به تعامل میان دولت‌ها در نظام بین‌الملل است و دولت‌ها نسبت به اموری مثل احترام به حق حاکمیت و تمامیت ارضی یکدیگر مسئول هستند (جکسون و سورنسون، ۱۳۸۳: ۲۰۵). اما سطح سوم، مربوط به حقوق انسانی است.

جنبه‌های سه‌گانه مسئولیت		
سطح مسئولیت	مسئول در برابر چه کسی؟	مسئول در برابر چه چیزی؟
ملی	اتباع و شهروندان	امنیت ملی
بین‌المللی	دیگر دولت‌ها	صلح بین‌الملل
بشردوستانه	انسان‌ها در هر جا	حقوق بشر

بنابراین می‌توان انتظار داشت توجه به سطح سوم مسئولیت یعنی جنبه‌های بشردوستانه حقوق بشر امکان گسترش ابعاد نظری و عملی حقوق بشر فارغ از مرزبندی‌های اعتباری گوناگون را فراهم کند و در نتیجه ۱. امکان تغییر در چارچوب‌های مفهومی و ساختاری فعلی را در پی داشته باشد و ۲. شرایط لازم برای ایجاد ساختارهای نوین مبتنی بر اخلاق مسئولیت را به‌وجود آورد.

گسترش مفاهیم انسانی در چارچوب اجتماع جهانی

مطلب فوق ممکن است با این استدلال که جامعه بین‌الملل متشکل از کشورهایی است که هر یک با در نظر گرفتن حاکمیت خود قواعد بین‌المللی حقوق بشر را به

صلاح‌دید خویش مورد شناسایی قرار داده و در صورتی که با منافعشان تضادی نداشته باشد اجرا می‌کنند در نظر اول چندان مؤثر تلقی نشود.

اما در مقابل، نظریه پردازان انتقادی نظیر کریس براون^۱ (۱۹۹۲) با طرح مفهوم اجتماع جهانی،^۲ به معنای اجتماعی شامل کل بشریت، به این نتیجه رسیدند اگر جهان به منزله اجتماعی بزرگ توصیف شود، چشم‌انداز بهتری به دست می‌آید. نشانه وجود چنین اجتماعی نه تنها توسعه منافع مشترک جهانی، بلکه آگاهی جهان گستر از منافع و هویت مشترک بوده و آنچه برای حصول آن لازم است «انگیزش اخلاقی» است که حس منافع و هویت مشترک را می‌آفریند. این حس هویت مشترک همراه بی تفاوتی نبودن نسبت به رنج دیگران و وزنه مساوی دادن به منافع دیگران نسبت به منافع خود است (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۲۲۴).

کشورها به عنوان مهم‌ترین زیرمجموعه‌های جامعه بین‌المللی، توسط افراد انسانی اداره می‌شوند، اگر این افراد مفاهیم عالی انسانی را رعایت نکنند مصلحت عموم بشریت بی معنا جلوه می‌کند. اینجاست که چگونگی آشنا ساختن حاکمان با مفاهیم عالی انسانی و اجرای ارزش‌های معنوی اهمیت می‌یابد؛ در غیر این صورت سخن از ایجاد تضمین‌های فیزیکی برای رعایت حقوق بشر در سطح جامعه بین‌المللی، تنها امری سطحی و موقتی خواهد بود و نمی‌توان انتظار تدوین اسناد حقوقی معطوف به تحقق حقوق انسانی و قواعد لازم‌الاجرای حقوقی برآمده از وجدان بشریت و فارغ از نژادپرستی، قوم‌گرایی و... داشت.

در همین چشم‌انداز، لینکلتر برداشت خود را در چارچوبی نوین مبتنی بر عناصر زیر می‌داند: ۱. بر ساختن یک نظام جهانی و سیاسی که از دولت فراتر می‌رود و از همه سوژه‌های انسانی حمایت می‌کند؛ ۲. افول منافع انفرادی؛ ۳. ظهور و گسترش سخاوت

1. Brown

2. World Community

بشری که از مرزهای دولتی می‌گذرد و به مردم همه جهان بسط می‌یابد.^۱

ایجاد اتحادیه سازمان‌های غیردولتی حمایتی

با وجود آنکه دولت‌ها نقش اساسی در اجرای حقوق بشر در سطح نظام بین‌المللی دارند اما نقش سازمان‌های بین‌المللی غیردولتی و اندیشمندان حوزه حقوق بشر در ترویج و گسترش حقوق بشر به‌ویژه در عرصه بشردوستانه بی‌بدیل است. چنان‌که می‌توان سازمان‌های بین‌المللی مستقل یا مرتبط با سازمان ملل متحد مثل دفتر همکاری‌های سازمان ملل متحد برای هماهنگی در امور بشردوستانه^۲، سازمان بین‌المللی کار، کمیته بین‌المللی صلیب سرخ، سازمان جهانی بهداشت^۳، سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی ملل متحد^۴ و سازمان خواروبار و کشاورزی ملل متحد^۵ را جزء پیشگامان حمایتگری دانست. در همین راستا می‌توان به کمیته امداد امام خمینی^(د) به‌عنوان سازمان حمایتگر فراگیر در عرصه فراملی اشاره کرد که به‌دلیل ماهیت نظام جمهوری اسلامی و تأکید بر موضوع حمایت از محرومان و مستضعفان، به‌عنوان یکی از اصول رفتاری سیاست خارجی ایران (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۸: ۳۱۶) موجب شده تا این سازمان حمایتی، در میان سازمان‌های بشردوستانه بین‌المللی، جایگاه ویژه‌ای داشته باشد.

همچنین نمایندگان NGOs بشردوستانه که امروزه در همه جای نظام حقوق بشر بین‌المللی حضور دارند و به‌نوعی برنامه‌های کاری، سیاست‌ها و معاهده‌های سازمان ملل را از طریق همکاری‌ها و اعمال نظرهایشان شکل می‌بخشند از اهمیت خاصی برخوردارند. خلاصه آنکه تدوین و شکل‌گیری بسیاری از قواعد و مقررات بین‌المللی

۱. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به

Jackson, R. and Sorensen, 2001, introduction to international relations. New York and oxford, 100

2. OCHA

3. WHO

4. UNESCO

5. FAO

موجود، مرهون تلاش‌های دو گروه فعالان و نیز اندیشمندان روابط بین‌الملل و حقوق بین‌الملل علی‌الخصوص مسائل اجتماعی و نابرابری‌های جوامع است.

با این همه، لزوم ایجاد سازوکارهای مشخص و نظام‌یافته برای ایجاد انسجام و هماهنگی در زمینه رفع فقر و محرومیت، نشانگر خلأ بلوک‌های حمایتی در کنار سایر مجموعه‌های حقوق‌بشری و نیز ضرورت طراحی اتحادیه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی مختص این کار است. برخی کارویژه‌های چنین اتحادیه‌هایی عبارت‌اند از:

ایجاد هم‌گرایی و وفاق سازمان‌های خیریه برای تقویت برنامه‌های کاهش فقر و عوارض ناشی از آن؛

گسترش مدل‌ها و راهکارهای بهره‌گیری از امکانات و منابع بین‌المللی برای ایجاد فرصت‌های برابر برای همه؛

آسیب‌شناسی و شناخت چالش‌های فقر و برنامه‌ریزی جامع در عرصه بشردوستانه؛ افزایش ضمانت‌های اجرایی و تعهدهای بین‌المللی در اجرای اسناد و قوانین بین‌المللی اجتماعی-اقتصادی.

نتیجه‌گیری

یکی از وجوه مهم حقوق‌بشر که سنگ‌بنای اولیه بسیاری از سازمان‌ها، مجامع، قوانین و اسناد بین‌المللی را شکل می‌دهد موضوع نابرابری‌های اجتماعی - اقتصادی و رفع کاستی‌ها و محرومیت‌هاست. در واقع این بخش از حقوق‌بشر که مورد توجه اغلب فرهنگ‌های بشری قرار داشته و یکی از نقاط مشترک جوامع گوناگون انسانی شناخته می‌شود، جزء مهمی از مصادیق جهان‌شمول حقوق‌بشر معاصر به‌شمار می‌آید.

این در حالی است که وسعت مفهومی و گستره اجرایی مفهوم حمایتگری و محرومیت‌زدایی به‌حدی است که می‌توان آن‌را در طبقه‌بندی هر سه نسل رایج حقوق‌بشر پیگیری و ملاحظه کرد. همچنین در خصوص مقبولیت و پذیرش همگانی

این جنبه حقوق بشر، باید به الحاق بیش از ۱۲۰ دولت به میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی که تمرکز ویژه‌ای به بحث نابرابری‌ها (نظیر رفاه اجتماعی، فقر، بهداشت) و نیز تهیه و تدوین صدها سند، اعلامیه، معاهده و تشکیل انجمن‌ها و اجلاس جهانی که به صورت عمومی یا اختصاصی است اشاره کرد.

از سوی دیگر نظری بر تلاش‌ها و توافق‌های بین‌المللی نظیر اهداف توسعه هزاره^۱ که بر موضوع فقرزدایی تأکید دارد، نشان می‌دهد دو حوزه کودکان و زنان به‌ویژه در مناطقی که مصادیق فقر فرهنگی نظیر رواج آداب و رسوم غلط و خرافی نمایان است، بیش از سایرین دچار عوارض محرومیت هستند.

در بررسی علل شکل‌گیری و گسترش محرومیت به‌عنوان یکی از چالش‌های عمده در عرصه بین‌المللی باید گفت شیوع این موضوع علاوه بر عوامل و ابعاد داخلی محرومیت‌زا در هر کشور، معلول ناکارآمدی نظام متداول بین‌المللی است که متأثر از نگاه منفعت‌محور و مبتنی بر اصول واقع‌گرایی، پایه‌ریزی شده است، چراکه در این سیستم عملاً به فرهنگ‌ها و ارزش‌های انسانی به‌مثابه مقوله‌هایی حاشیه‌ای پرداخته شده که محصول آن، بی‌اعتنایی به عوامل وحدت‌زا و مشترک بوده و راهبردها را در جهتی که نتیجه آن افتراق و پراکندگی بیشتر و از بین رفتن حقوق و منابع انسانی است سوق می‌دهد تا جائی که در مسیر اجرای سیاست‌های استیلاطلبی، حتی فرهنگ به ابزاری برای سلطه و حاکمیت قواعد و هنجارهای خود بر سایر جوامع تبدیل می‌شود و چنین دیدگاه سیاسی، حقوق بشر را به چالش مهمی در مقابل گسترش حقوق بشریت به‌منزله ارزش مشترک جهانی تبدیل می‌کند.

اتخاذ رویکرد فوق سبب شده اسناد و مقررات بین‌المللی مربوط به حقوق بشر، علی‌رغم همه تحول‌ها، توفیق عملی چشمگیری جز در موارد محدودی نظیر حدود

1. MDGs

صلاحیت دولت‌ها در برخورد با اتباع خود یا دیگر کشورها نداشته باشد. بدیهی است این ناکامی در حوزه نابرابری‌های اجتماعی-اقتصادی که رابطه مستقیمی با مباحث اقتصادی دارد با خلأ و ابهام بیشتری روبرو شود.

در مقابل، دیدگاه‌هایی که به لزوم فهم و شناخت فرهنگ‌ها به منزله یکی از مقوله‌های شکل‌دهنده جوامع و زندگی اجتماعی انسان‌ها و نیز عامل مؤثری در سیاست‌گذاری‌ها، برنامه‌ریزی‌ها و تدوین قوانین و اسناد می‌نگرند، ضمن اینکه کیفیت اداره زندگی مردم و چگونگی تفکر و رفتار مردم را تحت تأثیر قرار می‌دهند، به‌عنوان عامل مهمی در نحوه تصمیم‌گیری‌ها و موضع‌گیری‌های بین‌المللی شناخته می‌شوند.

در همین قالب، از آنجائی که مخالفت با فقر، محرومیت و نابرابری، در تمام فرهنگ‌ها مشترک است، لذا اتخاذ چنین رویکردی می‌تواند پشتوانه بسیار مهمی برای شکل‌گیری و گسترش حقوق بشر معطوف به نابرابری‌های اجتماعی-اقتصادی شود، آن‌را به سوی اجماعی بین‌المللی هدایت کند و زمینه را برای جایگزینی نگرش جهانی برای محرومیت‌زدایی در قالب مفاهیم نوینی نظیر «اخلاق مسئولیت» به جای «اخلاق صدقه» که به‌طور سنتی برخی از نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل در جهت کاهش نابرابری‌ها و تنها در حد کاستن از آلام شدید انسانی امکان‌پذیر می‌دانستند مورد استفاده قرار گیرد، زیرا در شرایطی که دولت‌ها به‌لحاظ حقوقی فقط در مقابل رفاه مردم خود مکلف هستند، فقط می‌توان نوعی تکلیف اخلاقی نسبت به سایرین در قالب رویکرد صدقه‌ای داشت و نه بیشتر. اما برجسته‌سازی تکلیف اخلاقی انسانی می‌تواند با زیر سؤال بردن خاص‌گرایی‌ها و رویه‌های بیرون‌گذارانه، از این برداشت محدود فراتر رفته و به سمت الزام‌های اخلاقی حرکت کند، به‌طوری‌که اهتمام به اخلاق مسئولیت به‌جای اخلاق صدقه می‌تواند ۱. به‌لحاظ نظری زمینه مناسبی برای اجماع‌سازی حقوقی بر اساس فرهنگ مشترک بشری فراهم آورد و ۲. در بُعد عملی نیز به شکل‌گیری

❖ سازوکارهای عملیاتی نظیر ایجاد اتحادیه سازمان‌های غیردولتی حمایتی منجر شود. بنابراین در صورت تفوق چنین دیدگاهی به مقوله حقوق بشر و تغییر نگرش منبایی، می‌توان انتظار داشت حمایت‌های بشردوستانه و سیاست‌های محرومیت‌زدایی در اولویت تصمیم‌گیری‌های اجرایی سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی قرار گیرد و به تدریج از ضمانت‌اجرایی لازم در عرصه بین‌المللی برخوردار شود.

منابع و مأخذ

منابع فارسی

- افتخاری، اصغر، (۱۳۸۸). *مکتب انتقادی در حوزه علوم اجتماعی*. چاپ اول، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
- پارسا، علیرضا، (۱۳۸۰). «رویارویی جهان‌گرایی و نسبییت‌گرایی فرهنگی: چالش پایدار حقوق بشر». ماهنامه *اطلاعات سیاسی و اقتصادی*، شماره ۱۶۶ - ۱۶۵: ۵۸-۶۹.
- جکسون، رابرت و گئورگ سورنسون، (۱۳۸۳). *درآمدی بر روابط بین‌الملل*. ترجمه مهدی ذاکریان، تهران: میزان.
- دوثرتی، جیمز و رابرت فالتزگراف، (۱۳۷۲). *نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل*. ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران: قومس.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال، (۱۳۸۷). «نظریه انتقادی؛ چارچوبی برای تحلیل سیاست خارجی». *پژوهشنامه علوم سیاسی*، سال سوم، شماره ۲: ۱۶۱-۱۲۵.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال، (۱۳۸۸). «سیاست خارجی رهایی‌بخش: نظریه انتقادی و سیاست خارجی ج. ا. ایران». *فصلنامه سیاست خارجی*، سال بیست و دوم، شماره ۲: ۳۰۱-۳۲۸.
- ذاکریان، مهدی، (۱۳۸۱). *حقوق بشر در هزاره جدید*. تهران: انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
- رنجبریان، امیرحسین، (۱۳۸۵). «تأمیلی بر حقوق بشر». *فصلنامه راهبرد*، شماره ۴: ۱۶۴-۱۳۷.
- سرخیل، بهنام، (۱۳۹۰). «جایگاه رفتارهای حمایت‌گرا در سیاست خارجی ج. ا. ایران». *مجموعه مقالات همایش وزارت امور خارجه*، جلد دوم: ۹۱-۱۲۳.
- شریفی طرازکوهی، حسین، (۱۳۸۰). «کاوشی هنجاری جامعه مشترک جهانی و همکاری بین‌المللی». *فصلنامه راهبرد*، شماره ۱۹: ۲۳۶-۲۱۵.
- صفایی، سهیلا، (۱۳۷۹). «روند جهانی شدن در بستر حقوق بشر و چالش‌های آن». *فصلنامه سیاست خارجی*، سال چهاردهم، شماره ۲: ۳۶۹-۳۳۵.
- ضیایی‌فر، محمدحسن، (۱۳۷۴). «بازنگری حقوق بین‌المللی بشر در قرن ۲۱». *فصلنامه راهبرد*، شماره ۶: ۲۵۴-۲۰۳.
- طایی‌تهرانی، سهیلا، (۱۳۷۳). «فقر و توسعه، نظریه‌ها و سیاست‌ها». *فصلنامه راهبرد*، شماره ۳: ۱۴۰-۱۳۰.
- مشیرزاده، حمیرا، (۱۳۸۶). *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*. تهران: سمت.

منابع انگلیسی

- Belen, Martinez, (2004). "Eu Policy towards Iran; Iran and it's Neighbors". *SWP* – Berlin: 69-137.
- Donnelly, Jack, (1992). "Human Rights in the new World Order". *World Policy Journal*: 257-283.
- Gordon ,G,(1997). *Ethics and International Relations*. Oxford: Blackwell.
- Habermas, j, (1971). *Knowledge and Human Interests*. Translated by J. J. Shapiro, Boston: Beacon press.
- Herman, Jan Burgers,(1992). "The Road to Sanfrancisco". *the Reviel of the Human Rights Quarterly*, 14/4 : 447-77
- http://www.Americanprogress.Org/Issues/2008/10/Women_Poverty.html;The Straight Facts on Women in Poverty.
- <http://www.Ilo.Org/Emppolicy/Areas/Poverty-Reduction-Strategies/lang--en/index.htm> ; Poverty Reduction Strategies.
- <http://www.Unifem.Org/About/Index.html>;The Annual Report Documents UNIFEM's Work to Foster Women's Empowerment and Gender Equality Around the World.
- Jackson ,R. and Sorensen, (2001). *Introduction to International Relations*. New York and oxford, 100.
- Marks, Stephen, (1985). *Human Rights :a New Generation for the 1980, International law*. A Contemporary Perspective ,Edited by Richard Falk and others , london: westview press
- www.Unic-ir.Org/Directory/Unfpa.Pdf

